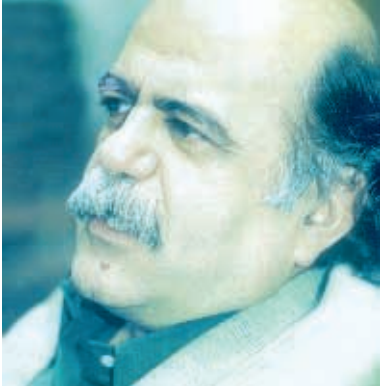




گپ وگفت

آقای دکتر! این سخن فردوسی که می‌گوید «بسی رنج بردم در این سال سی/ عجم زنده کردم بدین پارسی» متضمن چه تلاش و کوششی است و آیا ما در این روزگار توانسته‌ایم از رنج این حکیم فرزانه بهره ببریم.

نخست می گویم این سخن فردوسی که «بسی رنج بردم در این سال سی/ عجم زنده کردم بدین پارسی» تنها به این معنا نیست که فرزانه بزرگ توس با سرودن شاهنامه خود، زبان پارسی را از تباهی رهانیده است. یکی از سوی مندیها، ارزشها و کارکردهای شاهنامه این است که زبان پارسی را از گزند روزگار پاس داشته است و چون بارویی استوار که از باد و باران آسیب نمی بیند، برکنار گردانیده است، اما زنده داشتن عجم آنچنان که استاد خود می فرماید، جهان ایرانی را از گزند و تباهی پاس داشته است.

به سخنی دیگر اگر ما امروز چونان ایرانی در جهان می‌زییم و در پهنه جغرافیای فرهنگی می‌توانیم خود را ایرانی بنامیم، ارزشی است که باز بسته به شاهنامه است اگر از نگاهی فراخ و فراگیر بنگریم، اگر شاهنامه در آن روزگار سروده نمی‌شد، بی‌گمان پیوند ایرانیان با گذشته فرهنگی و تاریخی‌شان می‌گسیخت. ما امروز کشورهای بسیار سراغ می‌کنیم در پهنه گیتی که تاریخ و فرهنگ دیرینه داشته‌اند اما گسل‌هایی را دیده‌اند که اکنونیان و آیندگان آنان را از گذشتگان بریده است. اگر امروز در پیوند با گذشته فرهنگی و تاریخی خود هستیم و این فرهنگ یکپارچه و یگانه مانده است، برمی‌گردد به نامه سپند و ورجاوند فردوسی. شما برای نمونه به مصریان بنگرید که فرهنگی گران سنگ داشته‌اند اما فرهنگ باستانی خود را یکسره از یاد برده‌اند. یعنی مصر باستان برای مصری امروز همان اندازه آشناست که برای من ایرانی.

چنانکه دیده‌ایم در طول تاریخ از دو سو به این بزرگ مرد جفا شده است. یک گروه آنانی که او را بهانه‌ای سافته‌اند برای اهداف باستان گرایانه افراطی خود و گروه دیگر آنانی که عظمت و شکوه او را درنیافته‌اند و از سر نامهربانی با او رفتار کرده‌اند. در حالی که فردوسی با پیوند دو هویت ایرانی و اسلامی بزرگترین قدمت را به جامعه ایرانی کرد.

ببینید یکی از لغزشهای بنیادینی که ما گاه بدان دچار می‌شویم این است که از یاد می‌بریم فرهنگ ایرانی، فرهنگی یگانه و یکپارچه است. اگر این فرهنگ را به دوره‌ها و روزگارانی بخش می‌کنیم تنها بر پایه روش‌شناسی است. برای اینکه بتوانیم به شیوه درست و دانش‌ورانه در تاریخ و فرهنگ ایران بنگریم و ببندیشیم، بدان‌سان که در همه دانش‌ها چنین می‌کنند. نباید این بخش‌بندی‌ها را به شیوه‌ای

در این سوی ایران، در بوم و بری که نامش برای تاریخ و مردمانش آشناست، مردی آرمیده است که آغازین سخن او «دانایی» است و جان آگاه را با دانش در پیوند می‌داند. «فردوسی پاکزاد» که سخنش از نهاد ایرانی برمی‌آمد به رنجی سی ساله کوشید تا فرهنگ و هویت ما را از فراموشی و نیستی برهاند و همواره نام و آوازه ایرانی را بر ستیخ بلند زمان جاودانه سازد. او نه تنها شاعر که حکیمی است توانا که جز به نیکی کسی را نمی‌خواند و «شاهنامه،ی او کتاب اخلاق و رفتار و منش انسانی است و نفی هر گونه زشتی و بداندیشی. هر چند «فردوسی» حتی برای همشهریهای او نیز غریب و دور افتاده مانده است اما در ۲۵ اردیبهشت روز بزرگداشت او امید داریم با برپایی مراسمی از سوی نهادهای مختلف دست کم برای یک روز نام فردوسی نه تنها برای «خواص» که برای عموم مردم یادآور شعر و ادب و حماسه و اخلاق و دانش و خردمندی باشد. بر آن شدیم سراغ کسی را بگیریم که خود دوستدار فردوسی باشد. دکتر میرجلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی) برای اهل ادب و شعر چهره‌ای شناخته شده است. وی پایان نامه دکترای خود را به نام «نهاد شاهنامه» که بعدها با نام «رویا، حماسه، اسطوره» به چاپ رسید به پژوهش در این اثر سترگ حکیم توس اختصاص داد. دکتر کزازی را بسیاری به شیوه گفتار و نوشتار او می‌شناسند هر چند او خود می‌گوید« هرگز در پی فارسی سره‌نویسی نیست و کارهایش فرسنگها از دعوت به آن گونه بازیهای فریب و نژادگرایانه فاصله دارد» اما اهتمام او در پاسداشت زبان شیرین پارسی بسیار مغتنم و ارزشمند است. ایشان چوان حکیم فردوسی سخت دلبسته خاندان عترت (ع) است و دینداری فردوسی و دوستداری خاندان را برای او گوهری گرانقدر برمی‌شمرد.ایشان درآغاز گفت و شنودمان بدین عبارت روز فردوسی را تبریک گفت:« من شادمان خواهم بود اگر بتوانم زاد روز فردوسی ،فرزانه فرهمند توس را که در چشم من نمونه‌ای برجسته از ایرانی راستین است به تک تک خراسانیان که از این نازش بزرگ برخوردارند که خود را همشهری فردوسی بدانند فرخ باد بگویم.» از دکتر کزازی که درآ بین گفتگو ما را یاری رساندند صمیمانه سپاسگزاریم.

دکتر میرجلال‌الدین کزازی- استاد دانشگاه علامه طباطبایی:

«شاهنامه»

نامه مردم است

■ **علیرضا حیدری** Alireza_heidaree@yahoo.com



در این سوی ایران، در بوم و جان آگاه را با دانش در پیوند می‌داند. «فردوسی پاکزاد» که سخنش از نهاد ایرانی برمی‌آمد به رنجی سی ساله کوشید تا فرهنگ و هویت ما را از فراموشی و نیستی برهاند و همواره نام و آوازه ایرانی را بر ستیخ بلند زمان جاودانه سازد. او نه تنها شاعر که حکیمی است توانا که جز به نیکی کسی را نمی‌خواند و «شاهنامه،ی او کتاب اخلاق و رفتار و منش انسانی است و نفی هر گونه زشتی و بداندیشی. هر چند «فردوسی» حتی برای همشهریهای او نیز غریب و دور افتاده مانده است اما در ۲۵ اردیبهشت روز بزرگداشت او امید داریم با برپایی مراسمی از سوی نهادهای مختلف دست کم برای یک روز نام فردوسی نه تنها برای «خواص» که برای عموم مردم یادآور شعر و ادب و حماسه و اخلاق و دانش و خردمندی باشد. بر آن شدیم سراغ کسی را بگیریم که خود دوستدار فردوسی باشد. دکتر میرجلال‌الدین کزازی (استاد دانشگاه علامه طباطبایی) برای اهل ادب و شعر چهره‌ای شناخته شده است. وی پایان نامه دکترای خود را به نام «نهاد شاهنامه» که بعدها با نام «رویا، حماسه، اسطوره» به چاپ رسید به پژوهش در این اثر سترگ حکیم توس اختصاص داد. دکتر کزازی را بسیاری به شیوه گفتار و نوشتار او می‌شناسند هر چند او خود می‌گوید« هرگز در پی فارسی سره‌نویسی نیست و کارهایش فرسنگها از دعوت به آن گونه بازیهای فریب و نژادگرایانه فاصله دارد» اما اهتمام او در پاسداشت زبان شیرین پارسی بسیار مغتنم و ارزشمند است. ایشان چوان حکیم فردوسی سخت دلبسته خاندان عترت (ع) است و دینداری فردوسی و دوستداری خاندان را برای او گوهری گرانقدر برمی‌شمرد.ایشان درآغاز گفت و شنودمان بدین عبارت روز فردوسی ،فرزانه فرهمند توس را که در چشم من نمونه‌ای برجسته از ایرانی راستین است به تک تک خراسانیان که از این نازش بزرگ برخوردارند که خود را همشهری فردوسی بدانند فرخ باد بگویم.» از دکتر کزازی که درآ بین گفتگو ما را یاری رساندند صمیمانه سپاسگزاریم.

گروه ادب و هنر

گوهرین و درونی درنظر بگیریم. اینکه ما می‌گوییم فرهنگ ایرانی به دو پاره پیش از اسلام و پس از اسلام بخش می‌شود، از همان بخش‌بندی‌های روش‌شناسی است. به سخن دیگر فرهنگ ما چه در آن سوی باشد چه در این سو، فرهنگ ایرانی است. این دو فرهنگ تنها دو نمود یافته‌اند و در دو روزگار پدیدار گشته‌اند و گرنه اگر شما ایرانیان مسلمان را با مسلمانان دیگر بسنجید، می‌بینید اگرچه همه مسلمانند و پیرو پیامبر بزرگ اسلام هستند ونامه سپند آیینی‌شان قرآن است اما با همه این یکسانی‌ها و هنبازی‌ها، ما می‌بینیم که ایرانیان فرهنگی دیگر و منشی دیگر دارند که آنها را از دیگر مسلمانان جدا می‌دارد. این لغزش بزرگی است که پاره‌ای گمان می‌کنند گرایش به یک سو، فروگذاری دیگری است. فرهنگ ایران رودی است خروشان و باشکوه که ریخت‌ها و نمودهای گونه‌گونی یافته است، بسته به بستری که در آن درغلطیده است دارد. اما آنچه مهم است روان بودن این رود است. آیین اسلام زمانی که به ایران آمد، این رود خروشی دیگر یافت و به شکوهی دیگر سان رسید. می‌بینیم که بزرگانی در ایران زمین پس از اسلام پدید آمدند که فرهنگ ایرانی و اسلامی را در جهان آوازه‌ای بلند بخشیدند. شما اگر نام‌آوران فرهنگ اسلامی را سرانگشتی بشمارید می‌بینید که بیشینه آنان ایرانی‌اند. چرا چنین است؟ این به پیشینه گران سنگ و مایه‌ور ما برمی‌گردد.

استاد! فردوسی همواره از حقیقت‌جویی، راستی، خدامحوری و هر آنچه آدمی را به نیکی رهنمون است، سخن گفته‌ واز پلیدی، پلشتی، کژی و نادانی دیگران را پرهیز داده است و شاید بر همین اساس باشد که نگاه او به خاندان اهل بیت (ع) جدای از اینکه از سر ارادت بوده، در آن روزگاران نشان دادن راه درست برای مردم زمانه فویش نیز بوده است.

بی‌گمان چنین است. فردوسی یکی از کهن‌ترین سخنوران شیعی است. از دوستداران پرشور خاندان است. با آن زبان پاکیزه به ادب و آیین خویش می‌بینیم که کوینده و آشتی‌ناپذیر بر دشمنان خاندان و مولی‌علی (ع)– که درودهای خدا بر او باد– سخن می‌گوید و آنان را در هم می‌کوبد و به رسوایی می‌کشانند. استاد در دیباچه شاهنامه بی‌هیچ بیم وباک، بی‌هیچ پرده و پروا، بی‌چند وچون از باور استوار خود به خاندان سخن می‌گوید. من در برنامه‌ای در تلویزیون گفتم که دوستداری خاندان یکی از نشانه‌های ایرانی بودن است. درفشی است که درایران پس از اسلام، ایرانیان برافراشتند و در زیر این درفش خواستند تا ارزشهای ملی و بومی خود را پاس بدارند. اگر مادوستداری خاندان را به کناری بگذاریم، معنایش این است که در ایران پس از اسلام، ایرانی بودن خود را فرو نهاده‌ایم. این سخنی است با آنانی که پیشتر گفتم، یک سو را می‌پذیرند و سوی دیگر را وامی‌نهند. این دو سو باهم ناسازی ندارند. یعنی آنچه پس از اسلام مایه‌ماندگاری فرهنگ ایرانی شده است، همین دوستداری خاندان بوده است.

یکی از مهمترین مفاهیمی که فردوسی برآن تاکید می‌کند، فردورزی است. از همان ابتدای دیباچه تا داستانهای که نقل می‌کند بر عنصر «فرد» و «دانایی» انگشت می‌گذارد و این نشان می‌دهد این شاعر بزرگ و حکیمی که میان فرد و عشق پیوندی محکم نهاده است، هیچ‌گاه از دایره عقل و دانایی خارج نشده و قهرمانان آرمانی او همواره آدمیانی هستند که از فرد بهره برده‌اند و دژ فیمان و بدسگالان آنانی‌اند که از عقل بی‌بهره‌اند. دراین فصوص اگر توضیمی بفرمایید.

بی‌گمان شاهنامه، نامه خرد است. بزرگترین گوهری که از دید فردوسی، خداوند به آدمیان داده است جان و خرد است. شما می‌بینید که شاهنامه با سخن از جان و خرد آغاز می‌شود زمانی که می‌خواهد خداوند را به بهترین شیوه بستايد او را خداوند جان و خرد می‌نامد. حتی ما می‌بینیم که از پی آن خرد را هم بر جان برتری می‌بخشد. اگر فردوسی پادشاهی مانند کیخسرو را بزرگ می‌دارد، به پاس خردمندی اوست.

کیخسرو فرمانروای آرمانی ایرانی است. هرگز گناهی از او سر نمی‌زند، کاری سبکسرانه و خام انجام نمی‌دهد، اما در برابر به شیوه‌ای کوینده و رسواگر، کیکاوس را جای جای در شاهنامه می‌نکوهد، زیرا او پادشاهی است کم‌خرد، سبکسار و همواره به کارهایی دست می‌یازد ناسنجیده. تنها کتابی که ما می‌بینم شاهی ارزش نیست بلکه ارزش از آن خرد است، شاهنامه است. اگر به سخنوران هم روزگار تاپس از او را بنگرید می‌بینید هر کس شاه است با هر منشی، و الا و ستودنی است اما از دید فردوسی چنین نیست. در هفت خوان رستم از آزمونهای گونه‌گون دشوار می‌گذرد، در یکی از این آزمونها با زن جادو می‌جنگد. جادو خود را به چهره و ریخت‌زنی زیبا و فسونبار درآورده است، اما رستم که فریفته زیبایی دروغین او نیست، دشنه از میان برمی‌آهیزد، زن جادو را در جای می‌کشد. اگر ژرف بینانه بنگریم، آن زن جادو، نماد خواهش‌های تن است که راز آشنایان آن را نفس بدآموز می‌خوانده‌اند و رستم به پاس خرد است که از این آزمونها می‌گذرد.

چنانکه می‌دانید امروزه در دنیا برای بزرگان دانش و ادب پژوهش‌های زیادی انجام می‌شود به‌طور مثال بیش از یکصد رشته «شکسپیر» شناسایی و نمونه‌های مشابه آن برای دیگران در دانشگاه‌های جهان وجود دارد، آیا برای فردوسی به عنوان مردی بلند آوازه در دنیای دانش و ادب، آنچه انجام شده است می‌تواند راضی‌کننده باشد؟

یک نکته در این میان مایه شادمانی است و آن این است که بسیار به شاهنامه پرداخته‌اند بویژه دراین سالیان. یعنی دو سخنور کتابشناسی بسیار پردامنه‌ای دارند، یکی فردوسی و دیگری حافظ است. اما راست این است که شاهنامه آبشخوری است پایان‌ناپذیر و هر کس می‌تواند در مرز توان و شناخت و آزادی خویش به این دریا برآید، غوطه‌ای در آن بزند و با دستی پر از گوهرهای گران سرانجام به کرانه باز گردد. بی‌گمان هنوز باهمه این پژوهش‌ها، می‌توان گفت شاهنامه کتابی است ناشناخته. هنوز داوری‌هایی خام و ناسنجیده درباره شاهنامه می‌بینیم، یک نمونه را تنها یاد می‌کنم و آن این است که کسانی فریفته نام آن شده‌اند و گمان می‌کنند نامه شاهان است اما آن چنان که گفتم تنها کتابی است که شاهی را ارزش نمی‌داند. شاهنامه نامه مردم است، نامه راستی، یزدان پرستی، برترین ارزش‌ها و والایی‌هاست. شاهنامه نامه فرهنگ و منش ایرانی است که برای همه ما گران ارج است.